

ان.ال.پی علم استفاده از مغز برای موفقیت

وظایف اصلی ضمیر ناخودآگاه

ضمیر ناخودآگاه انسان به هیچ وجه قدرت تشخیص خوب را از بد ندارد و ساده لوحانه تمامی اطلاعات دریافتی را ذخیره و سپس برنامه ریزی می نماید. برای نمونه اگر شما تصویر شخصی را برای اولین بار ببینید، ذهن، هیچ گونه عکس العملی نسبت به آن نشان نمی دهد مگر این که مشابه این تصویر قبلاً در نیم کره ی راست ذخیره شده باشد و با هماهنگی نیم کره ی چپ، نام شخص را به تصویر مربوطه ارتباط داده و شما در سطح خودآگاهتان، شخص را به یاد می آورید.

همین امر در رایانه نیز اتفاق می افتد؛ اگر در رایانه برنامه ای بنویسیم که طبق آن عملیات ریاضی $8 = 2 \times 2$ وارد شود، این برنامه بدون هیچ گونه قضاوتی، به عنوان اطلاعات ورودی در رایانه ذخیره گشته و تا زمانی که این برنامه اصلاح نگردد، رایانه ی ما عملیات 2 ضربدر 2 را مساوی 8 خواهد شناخت.

هنگام تولد، نیم کره ی راست، فعال و نیم کره چپ، غیرفعال است. در طول سالیان عمر، این ترفند را می آموزیم که چگونه انرژی را از نیم کره ی راست به نیم کره ی چپ جابه جا کنیم. از کودکان تا دانشگاه، همه ی روش های آموزش و پرورش همین است؛ تلاش برای نابودی نیم کره ی راست و کمک به نیم کره ی چپ و زمانی بین هفت تا چهارده سالگی سرانجام موفق می شویم به هدفمان برسیم؛ غافل از این که دیگر روح کودک کشته و نابود شده است.

به دلیل همین ساده لوحی ضمیر ناخودآگاه است که واژه ی «کودک درون» برایش به کار گرفته شده؛ کودکی که به سادگی و در آرامش، همه چیز را به راحتی می پذیرد و فرقی بین اطلاعات خوب یا بد نمی گذارد. در کشورهای اروپایی از همین قانون در خصوص تعلیم و تربیت کودکان استفاده می نمایند.

کافی ست شما فرزندتان را با جملات و کلمات تأکیدی مثبت صدا کنید؛ به عنوان نمونه: استاد، دانشمند، مهندس، قدرتمند، شجاع و... ضمیر ناخودآگاه، این کلمات را عیناً دریافت و برنامه ریزی می نماید. یکی از تفاوت های افراد موفق و ناموفق، در استفاده از همین جملات و عبارات مثبت است. ضمیر ناخودآگاه، تفاوتی بین این جملات قائل نیست پس چه بهتر که از عبارات خوب و مثبت استفاده نماییم حتی خیالی و غیرواقعی. زمانی که خواب می بینیم از ارتفاعی بلند به پایین پرت



خواستن را با توانستن همراه کنیم

روزی طبق عادت، کارهای معمولم را انجام می‌دادم که یک تیترو روزنامه، توجهم را به خود جلب کرد. در آن نوشته شده بود: «یک دانشجو موجب اعتبار فرشته‌ی خود شد» من شروع به خواندن آن مقاله کردم.

یک پسر جوان که تازه از کالج فارغ‌التحصیل شده بود، نوشته بود که چگونه «ارالی براون» فرشته‌ی نجات او در زندگی شده بود. در یکی از روزهای سال ۱۹۸۷، «براون» که در یک بنگاه معاملات ملکی در شمال «کالیفرنیا» کار می‌کرد، دختر بچه‌ای را دید که در همسایگی او، در مقابل یک مدرسه، مشغول گدایی بود.

وقتی «براون» به آن مدرسه مراجعه کرد، فهمید که دخترک، دوست داشته به مدرسه برود. «براون» نتوانست او را پیدا کند اما تصمیم گرفت زندگی بچه‌های دیگر را برای همیشه عوض کند. او به یکی از مدارس فقیر در «اوکلند» رفت و معلم آن مدرسه شد و متعهد گردید که شخصاً هزینه‌ی کسانی که می‌خواستند به کالج بروند را تقبل کند.

به خاطر عشق خیرخواهانه‌ی او، کودکانی که ممکن بود در خیابان‌های شهر سرگردان شوند، حالا از کالج فارغ‌التحصیل می‌شوند و به دنبال رویاهای خود می‌روند.

اغلب ما در زندگی، به دنبال هدف خود هستیم در حالی که نمی‌دانیم چگونه می‌توانیم در فرصت کوتاهی که روی این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنیم، تغییرات مثبتی ایجاد کنیم و همواره فعل «خواستن» را با «توانستن» همراه سازیم. این یک «راز کوچک» درباره‌ی زندگی‌ست که بسیاری از مردم، هیچ‌گاه به درستی معنای آن را درک نکرده‌اند.

مک اندرسون / ارضا رنجبری - هدا هراتی
گردآوری و تنظیم: عباس فیض
کارشناس مدیریت صنعتی

شده‌ایم و ناگهان از خواب می‌پریم، ملاحظه‌می‌کنیم که دچار اضطراب، تپش قلب و دلهره شده‌ایم؛ گویی این حادثه در واقعیت صورت گرفته است! یا برعکس، ممکن است خواب ببینیم که وارد بهشت شده‌ایم و فرشتگان به ما خوش آمد می‌گویند. ناگهان از خواب بیدار می‌شویم و می‌بینیم که چه احساس خوب و عالی داریم که تا به حال مشابه آن را در زندگی تجربه نکرده‌ایم!

تمامی این حالات، قانون ذهن و ضمیر ناخودآگاه می‌باشد که «هر چیزی در ذهن تجسم نماید، ذهن، آن را به صورت واقعی در نظر خواهد گرفت.»

از این قانون می‌توان در تربیت کودکان، مدیریت منابع انسانی، تشویق کودکان، قبولی در کنکور و دیگر موارد زندگی، نهایت استفاده و بهره را برد. در دوره‌های برنامه‌ریزی عصبی کلامی (ان.ال.بی)، این قوانین به صورت کامل تر و تکنیکی ارائه می‌گردد و علاقه‌مندان به صورت عملی از این قانون در راستای رسیدن به تمامی اهداف استفاده می‌نمایند. از این قانون در تمامی دوره‌های هدف‌سازی، ارتباطات، درمان موانع ذهنی، کسب موفقیت نامحدود، کسب اعتماد به نفس و... به عنوان یک قانون اصلی استفاده می‌شود.

صفت خلاق را تنها به افرادی می‌توان داد که آماده‌اند حیثیت، غرور و عزت خود را بارها و بارها در معرض تاراج قرار داده و با شهامت به استقبال کارهایی بروند که دیگران آن را «وقت تلف کردن» می‌دانند.

تمام انسان‌ها با ظرفیت‌های لازم برای آفرینش و خلاقیت پا به دنیا می‌گذارند. بدون استثناء، همه‌ی کودکان سعی دارند آفریننده باشند اما ما فوراً دست به کار می‌شویم تا روش صحیح انجام کارها را به آنان آموزش دهیم و همین که راه درست را آموختند، دیگر به رویات تبدیل می‌شوند. بعد بارها و بارها همان کار درست را تکرار می‌کنند و هر قدر پیش‌تر این کار را انجام می‌دهند، بازده بهتری پیدا می‌کنند و هر قدر بر کارایی‌شان افزوده می‌شود، بیش‌تر تشویق‌شان می‌کنیم. در سنین بین هفت تا چهارده سالگی، تغییراتی در کودک رخ می‌دهد که چگونگی آن، ذهن روان‌شناسان بسیاری را در سراسر جهان به خود مشغول کرده است.

اگر بخواهیم بگوییم که علم، قانون «ساده‌لوحی ضمیر ناخودآگاه» را چگونه توصیف می‌کند، باید بگوییم قانون «تلقین و تلقین پذیری افراد» که در علم هیپنوتیزم مطرح است، دلیلی بر پذیرفتن ساده‌لوحانه‌ی هرگونه اطلاعات توسط ضمیر ناخودآگاه است. برای نمونه اگر مدیری همیشه در تمامی لحظات از پرسنل خود قدرشناسی نماید، او را تشویق کند یا بگوید که تو بهترین پرسنل من خواهی شد و... آیا می‌دانید چه اعتماد به نفسی در او به وجود آورده و با این الگوها چه آینده‌ای را برایش برنامه‌ریزی می‌کنند؟ حتی تنبیه و توبیخ اشخاص هم باید جنبه‌ی تشویق داشته باشد تا بتواند ساده‌لوحانه ضمیر ناخودآگاه را در راه پیشرفت، برنامه‌ریزی نماید.

ادامه دارد...



استاد امیرحسین غروی

فارغ‌التحصیل در ان.ال.بی - هیپنوتیزم اریکسونی و اناگرام